

یستانسالیست در رمان اسفار کاتبان

عباس آزادبخت^۱، مسعود سپه‌وندی^۲، فرشاد میرزایی مطلق^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران.

۲. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران.

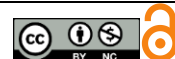
۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران.

* ایمیل نویسنده مسئول: Masoud.spaV@iau.ac.ir

چکیده

رمان اسفار کاتبان اثر ابوتراب خسروی از مهم‌ترین نمونه‌های روایت فلسفی در ادبیات معاصر ایران است که با بهره‌گیری از شگردهای روایی چندلایه، رئالیسم جادویی و بینامتنیت توانسته پرسش‌های بنیادین اگزیستانسیالیستی را در بستر فرهنگی و تاریخی ایران بازنمایی کند. این پژوهش با تکیه بر مبانی فلسفه اگزیستانسیالیسم، به‌ویژه دیدگاه‌های کی‌یرگور، سارتر و یاسپرس، به تحلیل مضامینی چون مرگ، رنج، گناه، ایمان و جاودانگی در رمان پرداخته است. در این اثر، موقعیت‌های مرزی همچون مرگ آذر، قتل اقلیما و کابوس‌های احمد بشیری به‌عنوان نمادهایی از اضطراب و دلهره اگزیستانسیالیستی بازنمایی شده‌اند و سه مرحله استحسائی، اخلاقی و ایمانی در سرنوشت شخصیت‌ها قابل شناسایی است. علاوه بر این، استفاده از رئالیسم جادویی سبب شده مرز میان واقعیت و خیال از میان برداشته شود و امر قدسی، اسطوره و تاریخ در کنار واقعیت معاصر قرار گیرند. بدین ترتیب، رمان فضایی اگزیستانسیالیستی می‌آفریند که در آن بحران هویت فردی و جمعی، جست‌وجوی جاودانگی و مواجهه با آزادی و مسئولیت انسان در مرکز توجه قرار دارد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که اسفار کاتبان فراتر از یک روایت داستانی، متنی فلسفی است که می‌تواند پلی میان ادبیات ایران و اندیشه‌های فلسفی جهانی ایجاد کند.

کلیدواژگان: ابوتراب خسروی، اسفار کاتبان، اگزیستانسیالیسم، مرگ، رنج، رئالیسم جادویی، بحران هویت



شیوه استناددهی: آزادبخت، عباس. سپه‌وندی، مسعود. و میرزایی مطلق، فرشاد. (۱۴۰۳). یستانسالیست در رمان اسفار کاتبان. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۲(۴)، ۳۳۹-۳۴۴.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ آبان ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۵ دی ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۱ بهمن ۱۴۰۱

تاریخ چاپ: ۲۰ اسفند ۱۴۰۳

The Treasury of Persian Language and Literature

Existentialism in the Novel Asfar-e Kataban

Abas Azadbakht¹, Masoud Sepahvandi^{2*}, Farshad Mirzaei Motlagh³

1. PhD student, Department of Persian Language and Literature, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran.

2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran.

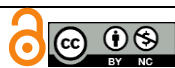
3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran.

*Corresponding Author's Email: Masoud.spaV@iau.ac.ir

Abstract

Asfar-e Kataban by Abutorab Khosravi is one of the most significant philosophical narratives in contemporary Persian literature, employing multi-layered narration, magical realism, and intertextuality to explore fundamental existentialist questions within the cultural and historical context of Iran. This study, grounded in existentialist philosophy—particularly the perspectives of Kierkegaard, Sartre, and Jaspers—analyzes themes such as death, suffering, guilt, faith, and immortality in the novel. Boundary situations, including Azar's death, Eqlima's murder, and Ahmad Bashiri's recurring nightmares, are represented as symbols of existential anxiety and dread, while Kierkegaard's three stages of existence— aesthetic, ethical, and religious—are traceable in the destinies of the characters. Moreover, the novel's use of magical realism dissolves the boundaries between reality and imagination, bringing the sacred, myth, and history into dialogue with contemporary reality. In doing so, the narrative creates an existential space where the crisis of individual and collective identity, the quest for immortality, and the confrontation with human freedom and responsibility are central concerns. The findings of this study suggest that Asfar-e Kataban is more than a literary narrative; it is a philosophical text that bridges Persian literature with global existentialist thought.

Keywords: *Abutorab Khosravi, Asfar-e Kataban, Existentialism, Death, Suffering, Magical Realism, Identity Crisis*



How to cite: Azadbakht, A., Sepahvandi, M., & Mirzaei Motlagh, F. (2024). Existentialism in the Novel Asfar-e Kataban. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 2(4), 324-339.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 October 2024

Revise Date: 15 January 2023

Accept Date: 21 January 2023

Publish Date: 10 March 2025

مقدمه

فلسفه اگزیستانسیالیسم یکی از جریان‌های فکری و فلسفی برجسته قرن بیستم به شمار می‌رود که با طرح پرسش‌های بنیادین درباره وجود انسان، آزادی، مرگ، رنج و معنای زندگی توانست مرزهای جدیدی در اندیشه فلسفی و ادبی بگشاید. این جریان بیش از آنکه در قالب نظامی منسجم و عقلانی بیان شود، در مواجهه مستقیم با تجربه‌های وجودی و موقعیت‌های انسانی مطرح شد و به همین دلیل توانست به سرعت بر ادبیات، نمایشنامه و هنر تأثیر بگذارد. درواقع، اگزیستانسیالیسم با تأکید بر تقدم وجود بر ماهیت و با قرار دادن انسان در مرکز هستی، به گونه‌ای از فلسفه عملی بدل شد که نه تنها در حوزه تفکر نظری بلکه در عرصه زندگی روزمره و بازنمایی‌های ادبی نیز حضوری پررنگ یافت (1).

نخستین فیلسوفی که این جریان را به طور بنیادین طرح کرد سورن کی‌یرکگور بود که با نگاه دینی خود به مسئله وجود و ایمان، فلسفه اگزیستانس را به عنوان نوعی مواجهه شخصی با امر متعالی صورت‌بندی کرد (2). او معتقد بود انسان در مسیر زندگی از مراحل استحضائی، اخلاقی و ایمانی عبور می‌کند و تنها در مرحله ایمان است که می‌تواند به نوعی رستگاری و معنا دست یابد. در مقابل، ژان پل سارتر با رویکردی سکولار، اگزیستانسیالیسم را به شکل یک انسان‌گرایی فلسفی و اجتماعی معرفی کرد. او بر آزادی مطلق انسان و مسئولیت ناشی از آن تأکید داشت و انسان را محکوم به آزادی می‌دانست (3). آلبر کامو نیز با طرح مفهوم پوچی و ناتوانی عقل در یافتن معنای نهایی زندگی، زمینه‌ای تازه برای بحث اگزیستانسیالیسم فراهم آورد و نشان داد که انسان باید در دل همین پوچی معنا بیافریند. کارل یاسپرس از زاویه دیگری بر موقعیت‌های مرزی همچون مرگ، رنج، ترس و گناه تمرکز کرد و آنها را به عنوان لحظاتی تعریف نمود که انسان در برابر حقیقت وجودی خویش قرار می‌گیرد (4). همچنین متفکرانی چون نیچه با نقد ارزش‌های

سستی و اخلاق مسیحی به طور غیرمستقیم بر اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی اثرگذار بودند (5).

اگزیستانسیالیسم از همان آغاز پیوندی جدایی‌ناپذیر با ادبیات داشت. بسیاری از اندیشه‌های فلسفی این مکتب نه در قالب رساله‌های فلسفی بلکه در رمان‌ها و نمایشنامه‌ها تجسم یافتند. آثار کامو همچون «بیگانه» و «طاعون» یا نمایشنامه‌های سارتر مانند «مگس‌ها» و «در بسته» نمونه‌های برجسته‌ای هستند که مفاهیم وجودی آزادی، مرگ، پوچی و مسئولیت را در قالبی هنری و داستانی روایت می‌کنند (6). همین ویژگی سبب شد که اندیشه اگزیستانسیالیستی به سرعت بر فضای روشنفکری و ادبی قرن بیستم سایه افکند و ادبیات، تئاتر و نقد هنری از آن متأثر شوند (7). در ایران نیز این جریان با تأخیر اما با تأثیرپذیری عمیق وارد شد و نویسندگانی چون صادق هدایت یا بعدتر ابوتراب خسروی در لایه‌های مختلف آثار خود مفاهیم وجودی را بازتاب دادند (8). ابوتراب خسروی از نویسندگان برجسته معاصر ایران است که با بهره‌گیری از شگردهای روایی پست‌مدرن، زبان منحصر به فرد و گرایش به بینامتنیت توانسته جایگاهی متمایز در ادبیات داستانی ایران به دست آورد. او در آثار خود بیش از هر چیز دغدغه‌های وجودی و بحران‌های معنوی انسان معاصر را بازتاب می‌دهد و با ترکیب واقعیت اجتماعی، تاریخ و اسطوره تصویری پیچیده و چندلایه از زندگی ایرانی خلق می‌کند (9). خسروی در رمان‌هایش با استفاده از زبان کهن و در عین حال نوآورانه، و با بهره‌گیری از عناصر رئالیسم جادویی، توانسته جهانی خلق کند که در آن مفاهیم فلسفی در تار و پود روایت تنیده می‌شوند. همین ویژگی او را به نویسنده‌ای فلسفی نزدیک می‌کند، هرچند آثارش بیشتر به بازتاب و پرسشگری وجودی گرایش دارند تا ارائه پاسخ‌های قطعی.

رمان اسفار کاتبان که در سال ۱۳۷۹ منتشر شد و جایزه مهرگان ادب را برای نویسنده به ارمغان آورد، یکی از نمونه‌های برجسته روایت فلسفی و ادبی در ایران است (10). این رمان با ساختاری

چندلایه و روایت‌های تو در تو، تلفیقی از تاریخ، اسطوره، دین و زندگی معاصر را به نمایش می‌گذارد. در این اثر، شخصیت‌ها درگیر موقعیت‌هایی می‌شوند که به‌طور مستقیم بازتاب‌دهنده مفاهیم اگزیستانسیالیستی‌اند. مرگ، رنج، ترس و گناه همچون سایه‌ای بر زندگی شخصیت‌ها گسترده شده و سرنوشت آنان را به سوی اضطراب و بحران سوق می‌دهد. در عین حال، مسئله ایمان و امر قدسی نیز در بطن داستان جای دارد و چالش میان تقدس و زندگی زمینی به موضوعی محوری بدل می‌شود (11). ویژگی مهم این رمان در آن است که همزمان از عناصر رئالیسم جادویی برای بازنمایی امر متعالی استفاده می‌کند و از شگردهای پسامدرنیستی برای مخدوش کردن مرز میان تاریخ و خیال بهره می‌گیرد (12).

پیوند فلسفه اگزیستانسیالیسم با این رمان در چند سطح قابل تحلیل است. نخست در سطح مضمون، زیرا روایت‌های داستان به‌طور پیوسته با موقعیت‌های مرزی چون مرگ و رنج روبه‌رو هستند و شخصیت‌ها در دل این موقعیت‌ها به شناختی تازه از خود و جهان می‌رسند. دوم در سطح ساختار، چراکه چندلایگی روایت و درهم‌تنیدگی گذشته و حال به تجربه عدم قطعیت و اضطراب هستی‌شناختی دامن می‌زند که از ویژگی‌های بارز ادبیات اگزیستانسیالیستی است (13). سوم در سطح زبانی، جایی که خسروی با احضار متون کهن و استفاده از زبانی آرکائیک، امر قدسی و جاودانگی را به متن وارد می‌کند و خواننده را در برابر پرسش‌های بنیادین هستی قرار می‌دهد (14).

با توجه به این ویژگی‌ها، پرسش اصلی این مقاله آن است که چگونه مؤلفه‌های بنیادین اگزیستانسیالیسم همچون مرگ، رنج، ترس و گناه در رمان اسفار کاتبان بازتاب یافته‌اند و این بازتاب تا چه حد می‌تواند به شناخت بهتر جایگاه خسروی در ادبیات معاصر ایران یاری رساند. همچنین بررسی خواهد شد که چگونه سه مرحله استحسانتی، اخلاقی و ایمانی در این رمان تجلی یافته‌اند و شخصیت‌ها چگونه از مسیر این مراحل عبور می‌کنند یا در آنها

متوقف می‌مانند. هدف این مقاله آن است که نشان دهد اسفار کاتبان نه تنها به‌عنوان یک رمان پست‌مدرن بلکه به‌عنوان متنی فلسفی و وجودی قابل خوانش است و در دل خود ظرفیت‌های تازه‌ای برای تبیین پیوند میان ادبیات و فلسفه اگزیستانسیالیسم فراهم می‌آورد.

مبانی نظری

فلسفه اگزیستانس از بنیادی‌ترین جریان‌های فکری دوران مدرن است که با تمرکز بر تجربه زیسته انسان و مواجهه او با موقعیت‌های مرزی همچون مرگ، رنج، ترس و گناه شکل گرفت. این فلسفه نه صرفاً یک دستگاه انتزاعی، بلکه نوعی روش زیستن و نگرستن به جهان است که می‌کوشد وجود فرد را در مرکز توجه قرار دهد. واژه «اگزیستانس» به معنای «وجود» یا «بودن» در برابر «ماهیت» قرار می‌گیرد و در نگاه فیلسوفان این مکتب، آنچه اهمیت دارد تحقق وجود فردی است، نه تعریفی کلی یا از پیش تعیین‌شده از انسان (15). اگزیستانس در این معنا بر خود بودن، آزادی انتخاب و مسئولیت ناشی از آن دلالت دارد و از همین‌رو با فلسفه‌های عقل‌گرای کلاسیک تفاوت بنیادین دارد.

یکی از نخستین متفکرانی که مفهوم اگزیستانس را به شکلی جدی مطرح کرد سورن کی‌یرکگور بود. او اگزیستانس را فرآیندی پویا و متغیر می‌دانست که انسان در طول زندگی خود از مراحل گوناگون آن عبور می‌کند. در نگاه او سه مرحله اصلی وجود دارد: استحسانتی، اخلاقی و ایمانی (2). در مرحله استحسانتی، فرد به دنبال لذت، خوشی‌های آنی و آزادی از هرگونه قید و بند است. او بیشتر به لحظه اکنون می‌اندیشد و از مسئولیت‌های بزرگ‌تر می‌گریزد. اما کی‌یرکگور تأکید می‌کرد که این مرحله هرچند طبیعی است، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای ژرف انسان باشد و دیر یا زود به سرخوردگی می‌انجامد. مرحله دوم، یعنی اخلاقی، زمانی آغاز می‌شود که فرد به جای لذت‌جویی فردی، خود را در برابر وظایف و اصول عام مسئول می‌داند. در اینجا تعهد به ارزش‌ها، جدیت در

زندگی و آگاهی از نقش اجتماعی جایگزین بی‌قیدی و خوشی‌های زودگذر می‌شود. در نهایت، مرحله ایمانی بالاترین مرتبه اگزیستانس است که فرد در آن با رنج و اضطراب ناشی از محدودیت‌های عقلانی روبه‌رو شده و با جهشی ایمانی خود را به امر متعالی می‌سپارد. این مرحله، به تعبیر کی‌یرکگور، همان جایی است که انسان در پیوندی عاشقانه با خداوند به وحدت می‌رسد و به جاودانگی روحی دست می‌یابد (5).

ژان پل سارتر، که شاید مشهورترین فیلسوف اگزیستانسیالیست قرن بیستم باشد، رویکردی متفاوت اتخاذ کرد. او به جای اتکا به ایمان، بر آزادی مطلق انسان تأکید گذاشت. به نظر سارتر، اصل اساسی اگزیستانسیالیسم این است که «وجود بر ماهیت تقدم دارد»؛ یعنی انسان پیش از هر تعریف یا ماهیت از پیش تعیین‌شده‌ای وجود دارد و خود اوست که با انتخاب‌ها و اعمالش ماهیت خویش را می‌سازد (3). این نگاه، انسان را موجودی رهاشده در جهان معرفی می‌کند که هیچ ذات ثابت یا تقدیر محتومی ندارد. اما همین آزادی بار سنگینی از مسئولیت بر دوش انسان می‌گذارد. به تعبیر سارتر، هر انتخاب فردی در عین حال انتخابی برای تمام بشریت است، زیرا با هر عمل، انسان تصویری از آنچه باید بود به جهان ارائه می‌دهد. همین مسئله منجر به دلهره و اضطراب می‌شود، چراکه انسان درمی‌یابد هیچ معیار قطعی بیرونی برای انتخاب‌هایش وجود ندارد و او محکوم است خود معیار آفرین باشد (6). سارتر این وضعیت را «وانهادگی» نامید، به معنای آنکه انسان در جهانی بی‌خدا یا بی‌معنای نهایی رها شده و تنها با انتخاب‌های خود می‌تواند سرنوشت خویش را رقم بزند.

کارل یاسپرس با تأکید بر مفهوم «موقعیت‌های مرزی» بُعد دیگری از اگزیستانسیالیسم را برجسته ساخت. او معتقد بود لحظاتی همچون مرگ، رنج، ترس و گناه، موقعیت‌هایی‌اند که انسان را به مواجهه‌ای بی‌واسطه با حقیقت وجودی خویش می‌کشانند (4). در این لحظات، فرد درمی‌یابد که هیچ پناهگاه بیرونی نمی‌تواند او را

از سرنوشت گریزناپذیرش رهایی بخشد. آگاهی از چنین موقعیت‌هایی انسان را به سوی بیداری اگزیستانسی سوق می‌دهد و او را وادار می‌کند که معنای زندگی خویش را از نو بیافریند. این دیدگاه بر بسیاری از فیلسوفان و نویسندگان بعدی اثر گذاشت و در ادبیات نیز به‌صورت توصیف لحظاتی سرنوشت‌ساز بازتاب یافت.

تقابل میان رویکرد دینی و غیردینی در فلسفه اگزیستانسیالیسم یکی از مباحث مهم این جریان است. کی‌یرکگور، یاسپرس و گابریل مارسل را می‌توان نمایندگان رویکرد دینی دانست که بر ایمان و پیوند با امر متعالی به‌عنوان راه رهایی تأکید می‌کردند (15). در مقابل، سارتر، هایدگر و نیچه نمونه‌هایی از رویکرد غیردینی بودند که بدون ارجاع به خداوند، آزادی و مسئولیت انسان را محور قرار دادند (16). هر دو دیدگاه در یک نکته مشترک‌اند: تقدم وجود بر ماهیت و ضرورت مواجهه فرد با موقعیت‌های بنیادین زندگی. اما تفاوت آنها در پاسخ به این پرسش است که آیا معنای نهایی زندگی باید در پیوند با امر متعالی جست‌وجو شود یا در ساختار انتخاب‌های انسانی و آفرینندگی او.

در دل این فلسفه، مفاهیمی چون مرگ، رنج، آگاهی، ایمان و عشق جایگاهی محوری دارند. مرگ از نگاه اگزیستانسیالیست‌ها نه صرفاً پایان زندگی، بلکه امکانی است که حدود وجود انسان را آشکار می‌کند. آگاهی به مرگ، انسان را از غفلت بیرون می‌آورد و او را وادار می‌کند به معنای زندگی بیندیشد (15). رنج نیز بخشی جدایی‌ناپذیر از وجود انسانی است و در عین حال فرصتی برای شناخت خویشتن به شمار می‌رود. نیچه حتی رنج را سرچشمه خلاقیت و اختراع خنده دانست (6). آگاهی، آن‌گونه که در فلسفه اگزیستانس تعریف می‌شود، به معنای خودآگاهی نسبت به وضعیت وجودی خویش است و همین خودآگاهی سرچشمه اضطراب و در عین حال امکان تعالی است (17). ایمان و عشق نیز به‌ویژه در رویکرد دینی جایگاهی ممتاز دارند، زیرا تنها در

پیوند عاشقانه با خداوند است که انسان می‌تواند بر محدودیت‌های عقل فائق آید و به وحدتی معنوی دست یابد (2).

بازتاب این مفاهیم در ادبیات جهانی چشمگیر بوده است. نمایشنامه‌های سارتر همچون «در بسته» یا «مگس‌ها» با موضوع آزادی و مسئولیت فردی، نمونه‌هایی بارز از کاربرد ادبی مفاهیم فلسفی او هستند (7). رمان‌های کامو، از جمله «بیگانه» و «طاعون»، با روایت انسان‌هایی که در دل پوچی و بی‌معنایی می‌کوشند معنایی برای زندگی بیابند، بیانگر عمق اندیشه‌ی اگزیستانسیالیستی‌اند (1). در ایران نیز این جریان با ترجمه آثار متفکران اروپایی وارد فضای ادبی شد و سپس نویسندگان بومی کوشیدند آن را با تجربه تاریخی و فرهنگی خود درآمیزند (18). صادق هدایت با داستان «سگ ولگرد» بازتابی از سرگشتگی و بن‌بست اگزیستانسیالیستی را به تصویر کشید (8). در دهه‌های بعد، ابوتراب خسروی با رمان اسفار کاتبان کوشید به‌گونه‌ای دیگر مفاهیم اگزیستانسیالیستی چون مرگ، رنج و ایمان را در بستری ایرانی و پست‌مدرن روایت کند (19).

اگزیستانسیالیسم در ادبیات فارسی افزون بر جنبه‌های فلسفی، زمینه‌ای برای نوآوری‌های سبکی نیز فراهم آورد. ورود رئالیسم جادویی و روایت‌های چندلایه در رمان‌های معاصر ایران تا حدی وامدار پیوند میان فلسفه وجودی و ادبیات است (12). همین امر سبب شد که نویسندگان ایرانی با بهره‌گیری از مفاهیم اگزیستانسیالیستی، آثار خود را به میدان پرسش‌های جهانی درباره هستی و سرنوشت انسان وارد کنند. در این میان، ترکیب امر قدسی با موقعیت‌های مرزی و نمایش بحران‌های فردی در کنار بحران‌های اجتماعی و تاریخی، وجه تمایز ادبیات ایرانی در رویارویی با این مکتب است (14).

بنابراین، مبانی نظری اگزیستانسیالیسم نه تنها بنیان‌های فلسفی این مقاله را روشن می‌سازد، بلکه راه را برای تحلیل بازتاب این اندیشه‌ها در رمان اسفار کاتبان نیز هموار می‌کند. در این رمان، هم

رد پای مرحله استحصانی کی‌یرگگور را می‌توان در شخصیت‌هایی یافت که در جست‌وجوی لذت و رهایی‌اند، هم مرحله اخلاقی در آنانی که با مسئولیت و وظیفه روبه‌رو می‌شوند، و هم مرحله ایمانی در کسانی که تنها با جهشی به سوی امر قدسی آرام می‌گیرند. افزون بر این، اصول بنیادین سارتر چون آزادی، مسئولیت و وانهادگی در ساختار روایی و سرنوشت شخصیت‌ها بازتاب می‌یابد و مفاهیمی چون مرگ، رنج و عشق در تار و پود داستان تنیده می‌شوند. چنین بستری نشان می‌دهد که چگونه ادبیات می‌تواند به میدان بروز و تفسیر فلسفه وجودی بدل شود و تجربه اگزیستانسیالیستی را از سطح انتزاعی به ساحت زیسته و هنری منتقل سازد.

معرفی نویسنده و رمان اسفار کاتبان

ابوتراب خسروی از نویسندگان برجسته و نوآور ادبیات داستانی معاصر ایران است که در دهه‌های اخیر با آثار خود توانسته مسیر تازه‌ای را در روایت‌پردازی فارسی بگشاید. او در سال ۱۳۳۵ در فسا متولد شد و به دلیل شغل نظامی پدر در شهرهای گوناگون ایران زندگی کرد و همین جابه‌جایی‌ها سبب شد که با فرهنگ‌های متنوع و روایت‌های شفاهی گوناگون آشنا شود. آشنایی او با هوشنگ گلشیری در دوران دبیرستان در اصفهان نقطه عطفی در مسیر ادبی او بود، زیرا گلشیری نه تنها او را به داستان‌نویسی تشویق کرد بلکه نوعی نگاه جدی و ساختارمند به ادبیات را در او پرورش داد (9). خسروی پس از سال‌ها فعالیت در عرصه آموزش و پرورش، به‌ویژه در آموزش کودکان استثنایی، توانست با تمرکز بر نویسندگی به چهره‌ای شاخص در ادبیات معاصر ایران بدل شود. آثار او با زبان منحصر به فرد و بهره‌گیری از ساختارهای روایی چندلایه، جایگاهی متمایز در میان نویسندگان هم‌دوره‌اش به دست آورده است (12).

ویژگی‌های سبکی خسروی از همان نخستین آثارش مشهود بود. او در مجموعه داستان «دیوان سومنات» با استفاده از زبان کهن و

آمیختن آن با روایت‌های امروزی نشان داد که به نوعی بازگشت به متون کلاسیک و اسطوره‌ای علاقه‌مند است. در رمان‌های بعدی او این ویژگی پررنگ‌تر شد و استفاده از زبان آرکائیک در کنار نثر مدرن به شاخصه اصلی سبک او تبدیل شد (14). خسروی زبان را نه صرفاً ابزار روایت، بلکه بستر اصلی معناسازی می‌دانست و به همین دلیل آثارش اغلب با زبانی فشرده، پیچیده و در عین حال شاعرانه همراه است (9). او همچنین از شگردهای بینامتنیت بهره می‌گیرد و متون کهن فارسی و دینی را درهم می‌آمیزد تا در دل داستان مدرن خود معنایی تازه بیافریند (19). این پیوند میان متون گذشته و روایت معاصر، آثار او را به میدان گفت‌وگوی سنت و مدرنیته بدل کرده است.

رنالیزم جادویی نیز از عناصر برجسته در کار خسروی است. او با بهره‌گیری از این سبک توانست جهان داستانی‌ای خلق کند که در آن امر طبیعی و ماورایی در کنار هم قرار می‌گیرند و مرز میان واقعیت و خیال از میان برداشته می‌شود (12). این ویژگی به او امکان داد تا مفاهیم فلسفی و اگزیستانسیالیستی را در بستری روایی بازنمایی کند. در واقع، استفاده از رنالیسم جادویی در آثار خسروی نه یک تقلید از نویسندگان آمریکای لاتین، بلکه کوششی برای بومی‌سازی این سبک در متن فرهنگ و تاریخ ایران بود. از این رو، در آثار او شخصیت‌ها گاه در میانه زندگی روزمره با معجزه، کابوس یا امر قدسی روبه‌رو می‌شوند و این امر به لایه‌های فلسفی و وجودی داستان عمق می‌بخشد (11).

رمان اسفار کاتبان مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اثر ابوتراب خسروی است که در سال ۱۳۷۹ منتشر شد و جایزه مهرگان ادب را برای او به ارمغان آورد (10). این رمان به دلیل ساختار چندلایه و روایت‌های درهم‌تنیده‌اش، نقطه عطفی در جریان رمان‌نویسی معاصر ایران محسوب می‌شود. بسیاری از منتقدان آن را اثری دانسته‌اند که توانسته مرزهای سنتی رمان فارسی را پشت سر

بگذارد و با بهره‌گیری از عناصر پسامدرنیستی و فلسفی، تجربه‌ای تازه در روایت ادبی خلق کند (19).

خلاصه داستان اسفار کاتبان نشان‌دهنده همین چندلایگی و پیچیدگی است. روایت اصلی داستان درباره سعید بشیری، دانشجویی است که با همکلاسی‌اش اقلیما، دختری یهودی، رابطه‌ای عاطفی و فکری برقرار می‌کند. در خلال این رابطه، آن دو به تحقیق درباره متون دینی و تاریخی مشغول می‌شوند. اقلیما متنی عبری درباره قدیسی یهودی به نام شدرک را بازخوانی می‌کند و سعید نیز کتاب «مصادیق الآثار» را که پدرش احمد بشیری سال‌ها پیش بر اساس کابوس‌های شخصی‌اش نوشته، به او معرفی می‌کند. این دو متن کهن با سرنوشت سعید و اقلیما درهم می‌آمیزند و روایت داستانی چندلایه را شکل می‌دهند. در این میان، مرگ اقلیما به دست هم‌کیشان یهودی‌اش که او را به دلیل رابطه عاشقانه با یک مسلمان مرتد می‌دانند، نقطه اوج تراژیک داستان است (11). اما روایت به همین جا محدود نمی‌شود. در لایه‌های دیگر داستان، زندگی احمد بشیری، پدر سعید، با شخصیت تاریخی شیخ یحیی کندری و روایات مربوط به شاه منصور مظفری و جنگ‌های تیموری گره می‌خورد. این درهم‌تنیدگی میان تاریخ، اسطوره و زندگی معاصر ساختاری اپیزودیک و چندصدایی به رمان می‌بخشد که از ویژگی‌های بارز رمان‌های پسامدرن است (13). در این لایه‌ها، امر قدسی بارها به عنوان عاملی بحران‌زا ظاهر می‌شود. حضور قدیسان یا متون مقدس نه تنها به رستگاری نمی‌انجامد، بلکه اغلب سبب خشونت، مرگ و ویرانی می‌شود. همین تضاد نشان می‌دهد که خسروی از طریق روایت داستانی به نقد تقدس‌گرایی افراطی و پیامدهای اجتماعی آن می‌پردازد (19).

ویژگی‌های پسامدرنیستی اسفار کاتبان در ساختار و زبان آن آشکار است. یکی از مهم‌ترین این ویژگی‌ها، تردید درباره معنای نهایی و عدم قطعیت روایت است. داستان با چندین روایت آغاز می‌شود که هر کدام بخشی از حقیقت را بازگو می‌کنند، اما هیچ‌کدام

به تنهایی کافی نیستند و در پایان نیز نتیجه قطعی ارائه نمی‌شود. سرنوشت اقلیما و حتی برخی شخصیت‌های دیگر در پرده‌ای از ابهام باقی می‌ماند و خواننده باید میان روایت‌های گوناگون دست به انتخاب بزند (7). این شیوه روایت، همان احساس عدم قطعیت هستی‌شناختی را بازتاب می‌دهد که از مفاهیم محوری اگزیستانسیالیسم است.

از سوی دیگر، حضور رئالیسم جادویی در رمان به تجربه وجودی شخصیت‌ها عمق می‌بخشد. صحنه‌هایی چون قتل آذر توسط شاه منصور در لایه تاریخی روایت و بازگشت او در جهان معاصر، یا پیکر جاودان شدرک که قرن‌ها پس از مرگ همچنان سالم باقی مانده است، نمونه‌هایی از این شگرد هستند (20). این تصاویر فراواقعی نه تنها جنبه‌ای تخیلی دارند، بلکه به عنوان استعاره‌ای برای مرگ، جاودانگی و رنج انسانی عمل می‌کنند. درواقع، رئالیسم جادویی در اسفار کاتبان ابزاری است برای بازتاب موقعیت‌های اگزیستانسیالیستی و نشان دادن این حقیقت که مرز میان واقعیت و خیال همانند مرز میان زندگی و مرگ سیال و نامطمئن است (19). بنابراین، معرفی خسروی و رمان اسفار کاتبان نشان می‌دهد که او نویسنده‌ای است که توانسته با تلفیق زبان کهن، شگردهای پسامدرنیستی، رئالیسم جادویی و اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی، اثری خلق کند که در ادبیات معاصر ایران جایگاهی بی‌بدیل دارد. این رمان نه تنها بازتاب بحران‌های فردی و اجتماعی است، بلکه به مثابه متنی فلسفی می‌تواند خواننده را به تأملی عمیق درباره معنای وجود، مرگ، ایمان و آزادی وادارد. چنین ویژگی‌هایی سبب شده است که اسفار کاتبان همزمان در دو سطح ادبی و فلسفی قابل بررسی باشد و ارزش تحلیلی آن فراتر از مرزهای ژانری یا ملی قرار گیرد.

تحلیل مؤلفه‌های اگزیستانسیالیستی در اسفار کاتبان

بازنمایی مؤلفه‌های اگزیستانسیالیستی در رمان اسفار کاتبان ابوتراب خسروی از مهم‌ترین وجوهی است که این اثر را در

ادبیات داستانی معاصر ایران متمایز ساخته است. این رمان نه تنها ساختاری پسامدرنیستی و چندلایه دارد، بلکه در تار و پود خود به پرسش‌های وجودی بنیادین نیز می‌پردازد. موقعیت‌های مرزی که کارل یاسپرس از آنها به عنوان لحظاتی سرنوشت‌ساز برای مواجهه انسان با حقیقت وجود یاد می‌کند، در این رمان بارها بازنمایی شده‌اند (4). مرگ، رنج، ترس و گناه نه تنها عناصر روایی بلکه شالوده‌های فلسفی متن هستند و شخصیت‌ها در رویارویی با این موقعیت‌ها دچار اضطراب، دلهره و بیداری اگزیستانسیالیستی می‌شوند. افزون بر این، مراحل سه‌گانه استحسائی، اخلاقی و ایمانی که کی‌یرکگور به عنوان مسیر سلوک وجودی معرفی کرده است (2)، در سرنوشت شخصیت‌ها بازتاب می‌یابند و خواننده می‌تواند از خلال آنها مسیر پیچیده زندگی و آگاهی را بازشناسی کند.

یکی از مهم‌ترین موقعیت‌های مرزی در رمان، مواجهه با مرگ است. مرگ آذر، خواهر سعید، که هم در روایت کابوس‌گونه احمد بشیری و هم در لایه واقعیت بازتاب یافته است، از نمونه‌های بارز این موقعیت است. روایت قتل آذر در سفره شاه منصور و حضور همزمان او در خانه بشیری نشان می‌دهد که چگونه مرگ به صورت تجربه‌ای دوگانه، هم واقعی و هم فراواقعی، بر ذهن و روان شخصیت‌ها سنگینی می‌کند (20). این صحنه‌ها علاوه بر آنکه رنگ‌وبوی رئالیسم جادویی دارند، اضطراب مرگ را به عنوان حقیقت گریزناپذیر هستی به تصویر می‌کشند. به همین ترتیب، قتل اقلیما به دست خویشاوندان یهودی‌اش به دلیل پیوند عاطفی با سعید، بُعد دیگری از مرگ اگزیستانسیالیستی را نشان می‌دهد. این مرگ نه صرفاً پایانی فیزیکی، بلکه پیامد تقدیر و سرنوشت محتوم است که شخصیت‌ها در برابر آن ناتوان می‌شوند (11). در این لحظات، دلهره‌ای که سارتر آن را پیامد آزادی و انتخاب می‌داند، با تمامی شدت خود بر زندگی سعید سایه می‌افکند (3).

رنج و تنهایی نیز در سراسر رمان حضوری پررنگ دارند. احمد بشیری، پدر راوی، در کابوس‌های مکرر خود با صحنه‌هایی روبه‌رو می‌شود که مرز میان تاریخ و واقعیت را از میان برمی‌دارند و او را در موقعیتی از رنج بی‌پایان قرار می‌دهند (19). این رنج نه تنها جسمی یا روانی، بلکه فلسفی است، زیرا او همواره با پرسش‌هایی مواجه است که پاسخی روشن ندارند. احساس تنهایی او در برابر تقدیر و مرگ نزدیکان، بازتابی از همان موقعیت اگزیستانسیالیستی است که یاسپرس آن را تجربه آگاهی انسان به محدودیت‌های خویش می‌داند (4). سعید نیز پس از مرگ خواهر و سپس اقلیما با تنهایی عمیقی مواجه می‌شود که در دل آن باید معنای زندگی خویش را از نو بسازد. در اینجا رنج و تنهایی نه امری حاشیه‌ای بلکه حقیقتی بنیادین هستند که وجود شخصیت‌ها را شکل می‌دهند (15).

مفهوم گناه در رمان نیز بار سنگینی بر دوش شخصیت‌ها دارد. گناه در اینجا نه صرفاً تخطی از یک قانون مذهبی، بلکه تجربه‌ای اگزیستانسیالیستی است که احساس شکست، بیهودگی و اضطراب را به دنبال دارد. برای نمونه، عموی اقلیما با تمسک به مفهوم گناه، او را از پیوند با سعید باز می‌دارد و سرانجام به مرگ او رضایت می‌دهد. این گناه جمعی نه تنها زندگی فردی اقلیما را نابود می‌کند، بلکه بار سنگینی از شرم و عذاب وجدان را بر سعید تحمیل می‌کند (11). این تجربه با تعبیر کی‌یرکگور از گناه به عنوان وضعیتی که تنها در پرتو ایمان می‌توان بر آن غلبه کرد، همخوان است (2).

در مرحله استحسائی، برخی شخصیت‌ها در پی لذت و رهایی از مسئولیت‌اند. این مرحله با رفتارهایی همراه است که بیشتر بر لحظه اکنون و لذت‌های آنی تمرکز دارد. در روایت احمد بشیری، نشانه‌هایی از شیفته‌گونگی و پارانوایا دیده می‌شود که برون‌داد همین مرحله است. او میان گذشته تاریخی و اکنون معاصر سرگردان است و گاه واقعیت و خیال را از هم باز نمی‌شناسد. این وضعیت به خوبی نشان می‌دهد که چگونه زندگی در مرحله

استحسائی می‌تواند به سرگشتگی و بی‌ثباتی منجر شود (9). همچنین برخی شخصیت‌ها در پیوندهای عاطفی و روابط گذرا گرفتار می‌شوند، بی‌آنکه بتوانند تعهد یا مسئولیتی پایدار بپذیرند. این امر بازتابی از همان مرحله نخستین است که کی‌یرکگور آن را سطحی و ناپایدار می‌داند (5).

اما در مرحله اخلاقی، شخصیت‌ها با نوعی جدیت و مسئولیت‌پذیری مواجه می‌شوند. سعید نمونه‌ای از این مرحله است، زیرا در برابر مرگ اقلیما و فشارهای بیرونی می‌کوشد مسئولیت خویش را در حفظ یاد و خاطره او بر عهده گیرد. او با بازنویسی مصادیق الآثار می‌خواهد به حیات اقلیما تداوم بخشد و از این طریق وظیفه‌ای اخلاقی برای خود تعریف می‌کند (10). در این مرحله، انتخاب‌های فردی دیگر صرفاً به لذت یا سود شخصی محدود نمی‌شوند، بلکه با احساس تعهد به دیگران همراه‌اند. با این حال، روایت همچنان در فضایی از عدم قطعیت جریان دارد. همان‌گونه که در نظریه‌های نقد پسامدرن نیز تأکید شده است، عدم انسجام و آشفتگی روایت، بازتابی از عدم قطعیت هستی‌شناختی است که ادبیات معاصر آن را به خوبی نشان می‌دهد (7). در رمان خسروی، این عدم قطعیت در پایان مبهم سرنوشت اقلیما یا آذر نمود بارزی دارد و همین امر مرحله اخلاقی را با دلهره و اضطراب درهم می‌آمیزد (13).

مرحله ایمانی در رمان بیش از همه در مواجهه با امر قدسی بازتاب یافته است. تقدیس شدک و روایت‌هایی که از حضور او در فاریاب یا بابل حکایت می‌کنند، نمونه‌هایی از این مواجهه‌اند. شخصیت‌ها در برابر پیکر جاودان او احساس خشوع و حیرت می‌کنند و این امر نوعی تجربه ایمانی را برایشان به همراه دارد (20). اما خسروی این تجربه را به گونه‌ای بازنمایی می‌کند که همزمان با بحران و ویرانی همراه است. حضور قدیسان یا متون مقدس نه همیشه به آرامش می‌انجامد، بلکه اغلب سرچشمه خشونت و جنگ می‌شود (19). این رویکرد نشان می‌دهد که ایمان

در نگاه خسروی نه یک حقیقت مطلق و مطمئن، بلکه عرصه‌ای از تنش و تضاد است که شخصیت‌ها را درگیر می‌کند.

رابطه میان ایمان، رنج و عشق در روایت نیز پیچیدگی خاصی دارد. سعید و اقلیما در پیوند عاشقانه خود نه تنها با فشارهای اجتماعی و مذهبی مواجه می‌شوند، بلکه تجربه‌ای ایمانی از رنج را نیز پشت سر می‌گذارند. این پیوند در نهایت به مرگ اقلیما ختم می‌شود، اما برای سعید به معنای جست‌وجوی معنای تازه‌ای در دل رنج است. به تعبیر کی‌یرکگور، تنها از رهگذر ایمان است که عشق می‌تواند به وحدتی جاودانه دست یابد (2). خسروی با ترسیم این رابطه نشان می‌دهد که چگونه عشق و ایمان می‌توانند همزمان رهایی‌بخش و ویرانگر باشند.

از این منظر، اسفار کاتبان متنی است که تمامی مؤلفه‌های اگزیستانسیالیستی را در خود جای داده است. مرگ و رنج به عنوان موقعیت‌های مرزی، گناه به عنوان تجربه‌ای سنگین و اضطراب‌آور، و سه مرحله استحصائی، اخلاقی و ایمانی در سیر شخصیت‌ها همگی نشان می‌دهند که خسروی در دل روایت ادبی خویش فلسفه‌ای وجودی را به تصویر کشیده است. بدین ترتیب، این رمان نه تنها بازتابی از بحران‌های فردی و اجتماعی است، بلکه متنی فلسفی است که پرسش‌های بنیادین اگزیستانسیالیسم را در قالب ادبیات بومی ایران بازنمایی می‌کند.

مضامین فلسفی و ادبی در رمان

رمان اسفار کاتبان سرشار از مضامینی است که نه تنها در لایه‌های روایی بلکه در عمق فلسفی خود به پرسش‌های بنیادین اگزیستانسیالیستی می‌پردازد. یکی از برجسته‌ترین این مضامین اندیشه جاودانگی است که در سراسر رمان همچون رشته‌ای پنهان جریان دارد. جاودانگی در نگاه اگزیستانسیالیستی نه یک واقعیت مادی بلکه دغدغه‌ای وجودی است که انسان در برابر مرگ و فنا به آن پناه می‌برد (15). در رمان خسروی، مرگ فرزندان شاه منصور به دست تیموریان و کابوس‌های مکرر احمد بشیری بازتاب همین

نگرانی است. بشیری در خواب‌هایش همواره با صحنه‌هایی روبه‌رو می‌شود که گذشته تاریخی را به اکنون معاصر پیوند می‌زنند و مرگ فرزندان شاه منصور را به یاد می‌آورد. این یادآوری نه تنها نشانگر تکرار تاریخ بلکه بیانگر جست‌وجوی جاودانگی در دل مرگ است، زیرا مرگ قربانیان در روایت احمد به شکلی اسطوره‌ای بازآفرینی می‌شود و همین بازآفرینی، زندگی آنان را به گونه‌ای دیگر تداوم می‌بخشد (20).

دغدغه جاودانگی احمد بشیری بیش از هر چیز به ترس او از مرگ و فنا بازمی‌گردد. او در پی آن است که با ثبت خاطرات و کابوس‌هایش در کتاب مصادیق الآثار به نوعی جاودانگی دست یابد. این کتاب همان گونه که در رمان روایت می‌شود، برآمده از تلاقی خواب و واقعیت است و در آن لحظاتی که مرگ به اوج می‌رسد، به ثبت می‌رسند. در اینجا جاودانگی نه از طریق حیات جسمانی بلکه از رهگذر نوشتن و روایت‌گری به دست می‌آید. این نگرش با تعبیر اگزیستانسیالیستی از جاودانگی به عنوان ساختن معنا در دل فنا همخوان است (3). به همین دلیل احمد بشیری نه به آرامش ایمانی کی‌یرکگوری دست می‌یابد و نه به اطمینان دینی یهودیان و مسلمانان رمان، بلکه جاودانگی را در آفرینش متن جست‌وجو می‌کند، متنی که میان تاریخ و اسطوره در رفت‌وآمد است و در نهایت به شکل کتابی باقی می‌ماند (10).

عنصر دیگر که در خدمت بازنمایی این مضامین قرار گرفته، رئالیسم جادویی است. خسروی با استفاده از این شیوه توانسته مرز میان واقعیت و خیال را از میان بردارد و فضایی خلق کند که در آن معجزه، کرامت قدیسان و کابوس‌های تاریخی در کنار زندگی روزمره ظاهر شوند. برای مثال، پیکر شدردک قدیس که پس از قرن‌ها همچنان سالم باقی مانده، نمونه‌ای بارز از رئالیسم جادویی است (11). این تصویر فراواقعی نه تنها به عنوان یک حادثه شگفت‌انگیز مطرح می‌شود بلکه به مثابه استعاره‌ای از جاودانگی و ایستایی زمان عمل می‌کند. در همین حال، حضور او

سبب اضطراب و شک در میان شخصیت‌ها می‌شود، زیرا امر قدسی در رمان خسروی اغلب با خشونت و مرگ درآمیخته است (19). مرگ اقلیما نیز از دیگر نمونه‌هایی است که در دل رئالیسم جادویی بازآفرینی می‌شود. او پس از قتل، نه تنها در حافظه سعید و احمد باقی می‌ماند بلکه به شکلی دیگر در روایت‌های تاریخی و اسطوره‌ای تکرار می‌شود. این بازگشت نشان می‌دهد که مرگ در جهان خسروی پایان نیست بلکه لحظه‌ای است که از دل آن امکان جاودانگی و روایت تازه‌ای پدید می‌آید (12). چنین رویکردی بازتابی از نگاه اگزیستانسیالیستی به مرگ است که آن را نه نابودی مطلق بلکه موقعیتی برای آگاهی و معنا سازی می‌داند (4). رئالیسم جادویی در اینجا کارکردی فلسفی پیدا می‌کند، زیرا مرگ و رنج را در بستر خیال و اسطوره بازنمایی کرده و از این طریق پرسش‌های اگزیستانسیالیستی را در سطحی هنری مطرح می‌کند. تلفیق اسطوره، تاریخ و واقعیت معاصر از دیگر شگردهای مهم رمان است که به خلق فضایی اگزیستانسیالیستی انجامیده است. خسروی با بازآفرینی نبردهای شاه منصور مظفری، قتل‌عام تیموریان و روایت‌های اسطوره‌ای از قهرمانان ایرانی، گذشته تاریخی را به جهان معاصر پیوند می‌زند. احمد بشیری در خواب‌هایش بارها خود را در میانه این وقایع می‌بیند و همین تجربه نشان می‌دهد که مرز میان گذشته و اکنون، تاریخ و حال، همواره سیال است (20). این درهم‌تنیدگی روایت‌ها فضایی می‌آفریند که در آن شخصیت‌ها نمی‌توانند میان واقعیت و خیال تمایز قائل شوند و همین امر اضطراب اگزیستانسیالیستی را تشدید می‌کند. همان‌گونه که نظریه‌های ادبی معاصر بر این نکته تأکید دارند، این عدم قطعیت از ویژگی‌های بارز ادبیات پست‌مدرن است که با مباحث اگزیستانسیالیستی هم‌پوشانی دارد (7).

در این فضای روایی، بحران هویت فردی و جمعی برجسته می‌شود. شخصیت‌هایی چون سعید و احمد همواره در جست‌وجوی پاسخی برای پرسش «من کیستم؟» هستند، اما

روایت‌های متداخل تاریخی و اسطوره‌ای مانع از دستیابی به هویتی ثابت می‌شوند. سعید نه تنها درگیر هویت فردی خویش است بلکه با مسئله تعلق جمعی نیز دست‌وپنجه نرم می‌کند. رابطه او با اقلیما بازتابی از همین بحران است، زیرا او باید میان هویت مسلمان ایرانی و پیوند عاشقانه با دختری یهودی تعارضی عمیق را تجربه کند (11). احمد نیز با تکیه بر خاطرات و کابوس‌های تاریخی خویش، هویت فردی خود را در بستر تاریخ جمعی جست‌وجو می‌کند. این پیوند میان بحران هویت فردی و جمعی از مضامین اصلی فلسفه اگزیستانسیالیسم است، زیرا نشان می‌دهد که انسان همواره میان آزادی فردی و فشارهای اجتماعی-تاریخی گرفتار است (1).

رمان خسروی با بازنمایی این بحران‌ها نشان می‌دهد که هویت نه امری ثابت و از پیش تعیین‌شده بلکه فرآیندی پویا و در حال شکل‌گیری است. این نگاه با اندیشه سارتر درباره تقدم وجود بر ماهیت همخوان است (3). سعید با مرگ اقلیما ناچار می‌شود هویت خویش را از نو بسازد، نه بر اساس تعریف‌های بیرونی بلکه در دل انتخاب‌ها و رنج‌های شخصی. این بازسازی نشان می‌دهد که چگونه بحران هویت می‌تواند به فرصتی برای آفرینش خود بدل شود، هرچند این آفرینش با اضطراب و دلهره همراه است (6).

در مجموع، اسفار کاتبان از طریق اندیشه جاودانگی، بهره‌گیری از رئالیسم جادویی، تلفیق اسطوره و تاریخ با واقعیت معاصر و بازنمایی بحران هویت فردی و جمعی، فضایی فلسفی و ادبی می‌آفریند که عمیقاً با مباحث اگزیستانسیالیستی پیوند دارد. این رمان نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از ابزارهای ادبی برای بازنمایی دغدغه‌های وجودی بهره گرفت و پرسش‌هایی همچون مرگ، رنج، ایمان و هویت را در قالبی داستانی طرح کرد. بدین ترتیب، خسروی با این اثر نه تنها به سنت رمان‌نویسی ایران غنا

بخشیده بلکه آن را به عرصه گفت‌وگوی فلسفی جهانی وارد کرده است.

نتیجه‌گیری

رمان اسفار کاتبان ابوتراب خسروی اثری است که در بطن خود تلفیقی از ادبیات، فلسفه، تاریخ و اسطوره را جای داده و از همین رو در میان آثار معاصر فارسی جایگاهی ممتاز دارد. این رمان به واسطه پیچیدگی ساختاری و چندلایگی روایی‌اش تنها یک متن داستانی نیست، بلکه می‌توان آن را همچون متنی فلسفی و وجودی نیز خواند. در این اثر، دغدغه‌های بنیادین بشر درباره مرگ، رنج، ایمان، گناه و جاودانگی در لایه‌های گوناگون روایت بازنمایی می‌شوند و شخصیت‌ها هر یک به گونه‌ای درگیر پرسش‌های اگزیستانسیالیستی هستند.

نتیجه بررسی این رمان نشان می‌دهد که خسروی توانسته است با بهره‌گیری از سنت‌های روایی ایرانی و همزمان با آشنایی با دستاوردهای رمان مدرن و پست‌مدرن، اثری بیافریند که میان دو قطب سنت و نوآوری پلی محکم ایجاد می‌کند. او از یک سو به میراث ادبیات کلاسیک فارسی و متون دینی و اسطوره‌ای وفادار است و از سوی دیگر با به‌کارگیری شگردهای نوین روایی همچون چندصدایی، روایت‌های تو در تو، بینامتنیت و رئالیسم جادویی، اثری را خلق کرده که در برابر رمان‌نویسی معاصر ایران مرزهای تازه‌ای ترسیم می‌کند. این دوگانگی، خود بازتابی از تنش میان گذشته و حال، و میان سنت و مدرنیته است که در ادبیات و جامعه ایرانی حضور پررنگی دارد.

از دیدگاهی فلسفی، اسفار کاتبان نشان می‌دهد که چگونه مفاهیم اگزیستانسیالیستی می‌توانند در بستری بومی بازآفرینی شوند. مرگ اقلیما، کابوس‌های احمد بشیری، قتل آذر، و روایت‌های تاریخی شاه منصور هر یک نشان می‌دهند که مسئله وجود، فنا و جاودانگی دغدغه‌ای جهانی است که می‌تواند در قالب‌های فرهنگی متفاوت بازنمایی شود. خسروی در این اثر توانسته است موقعیت‌های

مرزی را نه در بستر فلسفی انتزاعی بلکه در جهان زیسته شخصیت‌ها به نمایش بگذارد. این امر نشان می‌دهد که ادبیات قدرت آن را دارد که فلسفه را از سطح نظری به سطح تجربه انسانی منتقل سازد و از این طریق خواننده را درگیر پرسش‌های بنیادین کند.

رمان همچنین بیانگر آن است که مرز میان واقعیت و خیال، تاریخ و اسطوره، ایمان و شک همواره سیال است. روایت‌های متداخل و چندلایه در این اثر سبب می‌شوند که خواننده هیچ‌گاه نتواند به یک معنای قطعی دست یابد. همین عدم قطعیت نه تنها از ویژگی‌های پست‌مدرنیستی رمان است بلکه با دلهره و اضطراب اگزیستانسیالیستی نیز پیوند دارد. زندگی شخصیت‌ها در فضایی جریان دارد که در آن حقیقت نهایی دست‌نیافتنی است و همین امر آنان را وامی‌دارد که در دل تردید و اضطراب، معنایی تازه بیافرینند. از منظر هویتی، رمان نشان می‌دهد که فرد همواره در تقاطع نیروهای متضاد قرار دارد. سعید میان تعلقات فردی و هویت جمعی گرفتار است. پیوند او با اقلیما، دختری یهودی، بازتابی از همین تنش است؛ زیرا این رابطه در تضاد با هویت مذهبی و اجتماعی او قرار می‌گیرد و سرانجام به فاجعه‌ای تراژیک منتهی می‌شود. احمد بشیری نیز با کابوس‌های تاریخی‌اش در جست‌وجوی هویت خویش در بستر تاریخ جمعی است و همین امر نشان می‌دهد که بحران هویت در این رمان نه امری فردی بلکه مسئله‌ای جمعی و تاریخی است. بدین ترتیب، خسروی هویت را نه یک ماهیت ثابت و از پیش تعیین‌شده بلکه فرآیندی پویا و سیال نشان می‌دهد که همواره در معرض بازتعریف قرار دارد.

کارکرد رئالیسم جادویی در این اثر نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. خسروی با استفاده از این شیوه توانسته است جهان داستانی‌ای خلق کند که در آن امر خارق‌العاده و معجزه‌آسا بخشی از واقعیت محسوب می‌شود. پیکر جاودان شدرک، مرگ و بازگشت آذر، یا حضور مکرر کابوس‌ها در زندگی احمد، همگی نمونه‌هایی هستند

صورت‌بندی شده‌اند، در تجربه ایرانی نیز حضور دارند و می‌توانند در قالب رمان به شیوه‌ای تازه روایت شوند. از این رو، اسفار کاتبان پلی است میان ادبیات ایران و فلسفه جهانی، میان سنت‌های کهن و دغدغه‌های مدرن، و میان واقعیت و خیال.

به‌طور کلی، این رمان بیانگر آن است که ادبیات می‌تواند پاسخی خلاقانه به پرسش‌های وجودی بشر باشد. در دل روایت‌های تراژیک و درهم‌تنیده خسروی، این پیام به چشم می‌خورد که مرگ، رنج و گناه اگرچه گریزناپذیرند، اما در دل آنها امکان آفرینش معنا و جست‌وجوی جاودانگی نهفته است. اسفار کاتبان خواننده را دعوت می‌کند تا در دل تاریکی و تردید، به جست‌وجوی نوری بپردازد که شاید هرگز مطلق و نهایی نباشد، اما به انسان امکان می‌دهد که در لحظه اکنون معنای زندگی را بیافریند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافع وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The philosophical foundation of existentialism as one of the most influential intellectual movements of the twentieth century constitutes the central axis of inquiry in this study. Existentialist thought emphasizes the primacy of existence over essence, the inevitability of death, the inescapability of anxiety, and the necessity of personal choice and responsibility. The earliest traces of existentialism are found in the writings of Søren Kierkegaard, who argued that the individual must pass through three existential stages— aesthetic, ethical, and religious—on the way to authentic selfhood (2). In the

که نشان می‌دهند چگونه امر فراواقعی می‌تواند ابزاری برای بازنمایی دغدغه‌های فلسفی باشد. در این جهان، مرگ و جاودانگی در کنار هم قرار می‌گیرند و همین تضاد سبب می‌شود که روایت‌ها عمق وجودی پیدا کنند.

در نهایت، می‌توان گفت که اسفار کاتبان اثری است که با تلفیق تاریخ، اسطوره، فلسفه و ادبیات توانسته به تجربه‌ای منحصر به فرد در رمان‌نویسی فارسی بدل شود. این رمان نه تنها از نظر تکنیک‌های روایی اثری برجسته است بلکه از نظر فلسفی نیز متنی است که خواننده را درگیر پرسش‌های بنیادی درباره وجود، آزادی، ایمان، رنج و جاودانگی می‌کند. خسروی با این اثر نشان داده است که ادبیات می‌تواند به عرصه‌ای برای گفت‌وگو با فلسفه بدل شود و از خلال روایت، مفاهیم انتزاعی را به تجربه‌ای انسانی و ملموس بدل سازد.

بنابراین، اهمیت اسفار کاتبان در این است که هم به‌عنوان یک رمان ادبی قابل بررسی است و هم به‌عنوان متنی فلسفی که ظرفیت‌های اگزیستانسیالیسم را در بستر فرهنگ و تاریخ ایران بازتاب می‌دهد.

این اثر نشان می‌دهد که بحران‌های وجودی، اگرچه در فلسفه غربی aesthetic stage, individuals pursue pleasure and self-indulgence, but eventually confront despair. In the ethical stage, they embrace duty and responsibility, while in the religious stage, they make the “leap of faith” into the realm of the transcendent (5). Jean-Paul Sartre, representing the secular branch of existentialism, insisted that human beings are “condemned to be free” because their existence precedes any pre-given essence and each choice not only defines the self but implicitly represents humanity as a whole (3). In contrast, Karl Jaspers highlighted “boundary situations” such as death, suffering, fear, and guilt as moments in which human beings

confront their finite existence and the limits of rational control (4). These philosophical perspectives provided fertile ground for the emergence of existentialist literature, as novels and plays became the vehicles through which abstract concepts were embodied in narrative and character. Works such as Sartre's *No Exit* and Camus' *The Stranger* exemplify the fusion of philosophy and art, a fusion that also influenced Iranian literature, particularly the works of Sadeq Hedayat and later Abutorab Khosravi (1, 8).

The novel *Asfar-e Kateban* by Abutorab Khosravi offers a particularly rich context for the exploration of existentialist themes within the framework of Persian narrative traditions. Khosravi, born in Fasa in 1955, established himself as a leading figure in contemporary Persian fiction through his stylistic innovations, linguistic archaism, and intertextuality (9). His prose often merges the archaic and the modern, producing an aesthetic that simultaneously revives classical Persian literary traditions and engages with postmodern narrative techniques (14). The hallmark of Khosravi's work is his use of language as more than an instrument of narration; it becomes a medium of meaning itself, layered with historical and mythical resonance (19). His deployment of magical realism situates the extraordinary within the everyday, enabling him to narrativize existential concerns through fantastical imagery while grounding them in Persian cultural and historical contexts (12). In *Asfar-e*

Kateban, published in 2000 and awarded the Mehregan Literary Prize, Khosravi created a multi-layered narrative where myth, history, religion, and contemporary reality converge (10).

The plot interweaves several strands: the story of Saeed Bashiri, a university student, and his love affair with Eqlima, a Jewish classmate; the memories and nightmares of Saeed's father, Ahmad Bashiri; and the historical accounts of Shah Mansur and the massacres of the Timurid era. The tragic death of Eqlima at the hands of her co-religionists—because of her love for a Muslim—echoes the existentialist confrontation with death as the ultimate limit of human existence (11). Similarly, Ahmad Bashiri's continuous nightmares, in which he relives historical traumas and the deaths of Shah Mansur's sons, exemplify existential anxiety and the recurrence of history as a burden on individual existence (20). Through these narrative layers, Khosravi not only destabilizes the boundary between reality and imagination but also stages the existential "boundary situations" articulated by Jaspers (4). Death in this novel is not mere biological termination but a gateway to questions of immortality, memory, and the possibility of transcendence. Ahmad's attempt to achieve permanence through the writing of *Masadeq al-Athar* epitomizes the existential struggle to create meaning in a world haunted by loss and mortality (3).

The aesthetic, ethical, and religious stages identified by Kierkegaard appear as structuring

principles in *Asfar-e Kateban*. In the aesthetic stage, characters are drawn to pleasure, illusion, and transient attachments. For example, Ahmad Bashiri oscillates between reality and delusion, unable to establish stability, which resonates with Kierkegaard's description of the aesthetic life as a pursuit of distraction that ultimately leads to despair (2). In the ethical stage, characters such as Saeed assume responsibility, particularly after Eqlima's death. His determination to preserve her memory through writing reflects the ethical imperative of commitment and duty (10). Yet this stage is fraught with uncertainty, as the fragmented narrative structure prevents closure and forces the reader to grapple with the ambiguity of ethical decisions (7). Finally, in the religious stage, the veneration of Shadrokh as a saint and the awe experienced by the community when confronted with his incorruptible body illustrate the leap into faith, though Khosravi complicates this with irony, showing how faith is often accompanied by violence, fanaticism, and destruction (19). The religious dimension is therefore depicted not as a straightforward path to transcendence but as a paradoxical site where faith and violence coexist.

Magical realism functions as a narrative strategy that intensifies the existential atmosphere of the novel. The incorruptible body of Shadrokh, the reappearance of Azar after death, and Ahmad Bashiri's dreamlike re-enactments of historical massacres are not merely fantastical elements; they are narrative

embodiments of existential concerns (12). The coexistence of the miraculous with the ordinary underscores the instability of reality, compelling readers to question the nature of existence itself (11). The blending of the supernatural with historical trauma highlights the persistence of suffering and the human desire for transcendence. Through this blending, Khosravi situates the novel within a broader literary tradition where magical realism serves as a vehicle for articulating political, historical, and existential anxieties (14). By destabilizing rational categories of time and space, the narrative dramatizes the absurd condition of human existence described by Sartre and Camus, in which individuals must create meaning in a world devoid of inherent purpose (3).

The novel also dramatizes the crisis of identity at both individual and collective levels. Saeed's relationship with Eqlima embodies the conflict between personal freedom and collective identity, as their love challenges the religious and cultural boundaries that define their communities (11). Ahmad Bashiri's attempts to locate his identity through the reconstruction of historical narratives reflect the entanglement of the self with the traumas of collective memory (20). These tensions illustrate the existentialist claim that identity is not a fixed essence but an ongoing project shaped by choices, responsibilities, and encounters with others (1). By linking individual destinies to collective histories, Khosravi portrays identity as fluid, fragmented, and

perpetually in crisis. This resonates with Sartre's assertion that each individual's freedom is inseparable from the social context in which it unfolds (3). The unresolved conflicts of identity in the novel suggest that existential authenticity is always precarious, contingent on the individual's capacity to create meaning in the face of uncertainty.

In conclusion, *Asfar-e Kateban* demonstrates the capacity of Persian fiction to engage deeply with existentialist philosophy while remaining rooted in its own cultural and historical traditions. Through its intricate narrative structure, linguistic archaism, deployment of magical realism, and philosophical depth, the novel foregrounds existential concerns such as death, suffering, guilt, and the search for immortality. The blending of myth, history, and contemporary reality constructs a narrative space where existential boundary situations are staged and reinterpreted within an Iranian context. By weaving together the aesthetic, ethical, and religious stages of Kierkegaard, the boundary situations of Jaspers, and the principles of freedom and responsibility articulated by Sartre, Khosravi has created a work that simultaneously extends the boundaries of Persian literature and contributes to the global conversation on existentialism (9, 12, 19). *Asfar-e Kateban* thus stands as a testament to the power of literature to embody philosophical inquiry, to dramatize the struggles of human existence, and to reveal the possibilities and limitations of freedom, faith, and identity in a

world haunted by death and the longing for transcendence.

References

1. Flynn T. Existentialism. Tehran: Basirat; 2011.
2. Kierkegaard S. The Concept of Anxiety. Isfahan: Nashr-e Porsesh; 2012.
3. Sartre JP. Existentialism and Humanism. Tehran: Niloufar; 2008.
4. Jaspers K. My Philosophical Autobiography. Tehran: Hermes; 2011.
5. Barrett W. What is Existentialism? Tehran: Agah; 1975.
6. Butler J. Jean-Paul Sartre. Tehran: Mahi; 2002.
7. Selden R. A Guide to Contemporary Literary Theory. Tehran: Tarh-e No; 2005.
8. Mousavi SK, Homayoun F. Existentialism in Hedayat and the impasse of nostalgia in "The Stray Dog". Adab-Pajouhi. 2009;3(10):137-56.
9. Malmir T, Asadi Jouzayi H. Abutorab Kateb and the Subversion of Time. Sanandaj: University of Kurdistan; 2010.
10. Khosravi A. Asfar-e Kateban. Tehran: Ghesseh & Agah Publishing; 2004.
11. Hosseini S, Rafouei P. Tilework of the Scribe's Palace: A Critique of Asfar-e Kateban. Tehran: Niloufar; 2003.
12. Lotfi Azizz M. Postmodernism in the Works of Abutorab Khosravi. —: [Unpublished master's thesis]; 2013.
13. Payandeh H. Short Stories in Iran (Postmodern Fiction). Tehran: Niloufar; 2011.
14. Tasallomi A. Propositions in Contemporary Iranian Literature. Tehran: Ketab-e Aameh; 2009.
15. Macquarrie J. Existentialism. Tehran: Hermes; 1998.
16. Strathern P. Introducing Sartre. Tehran: Markaz; 2000.
17. Pourafkari N. Comprehensive Dictionary of Psychology and Psychiatry. Tehran: Farhang Moaser; 1997.
18. Aman Khani E, Hassanpour Alashti H. A study on the relationship between existentialism and literary criticism. Adabi Researches. 2007;4(17):9-34.
19. Hassanzadeh Dastjerdi A. An analysis of the novel Asfar-e Kateban based on the characteristics of modernist and postmodernist novel writing. Journal of Literary Criticism and Rhetoric. 2014;3(2):57-76.
20. Bastani Parizi ME. The Hero with a Seventeen-Man Mace (Shah Mansour). Tehran: Chakameh; 1986.